

اگرچه

بهمن ماه

۱۳۱۰ شمسی

ژانویه - فوریه

۱۹۳۲ میلادی

شماره
یازدهم

مدیر و نگارنده وحید دستگردی

سال
دوازدهم

روسو و رمان (ژولی)

بقلم دکتر رضا زاده شفق

(۱)

بعضی از حکمای قدیم یونان مانند هراکلیتوس (هراقلیطس) حوادث عالم مادی و تحولات اشیاء را نوعی نزول از رقیق بکثیف و صعود از کثیف به رقیق می دانستند و تکون را در همین حرکت قوس صعود و نزول می دانستند . دور نیست این عقیده بیان واقع کرده باشد زیرا صعود و نزول نه تنها در عالم طبیعت از لحاظ رقت و غلظت مشهود میگردد بلکه در عالم انسلاق نیز از حیث عروج و سقوط معنوی دیده می شود . واقعاً اگر درست در زندگی خودمان غور کنیم خواهیم دید مانیز معراج و هبوط داریم و این دو آخشیج را در خویشتن بهم آغشته ایم . زندگی شیهه اقیانوسی دیده می شود که یا در جزر است و یا درمد . گوئی عمر بشر نتیجه توازن اضداد است . و چند روزی گوهران مخالف سرکش باهم خوش میکردند و دو نغمه حیات نواخته می شود و دمی

نگذشته تعادل از بین می‌رود و جای خود را به تنازع می‌دهد و بهار زندگانی مانند خواب و خیالی زوال می‌پذیرد.

اگر این فرض صحیح باشد در آن صورت میتوان گفت حیات مطلوب همان دمهای اثتلاف و فرجه ترک مصاف است و شخص در بقیه روزگار حیات بازیچه مد و جرز قوای خویشتن است تا زورق زندگانی وی چه پایه بتواند مقاومت نماید ژان ژاک روسو یکی از کسانی است که کشتی عمرش بیشتر از معمول ملاحظه امواج بوده و اعتدال در احوال وی بندرت حاصل گشته و زندگانش همواره با تنازع اضداد و باداد و بیداد گذشته و او را گاهی بفراز آورده و گاهی به نشیب و او همی بین آسمان و ریسمان و میان اهریمن و یزدان مانده و در کشمکش فرشته و دیو افتاده و بیفایده دست و پا زده است.

در بالا گفتیم که ما همه گرفتار این تنویت و دچار این کثرت و وحدتیم ولی روح روسو و فرقی بزرگ نشان میدهد یکی آنکه وی چنانکه اشارت رفت بیشتر از معمول گرفتار افراط و تفریط بوده و دیگر آنکه این گرفتاری خود را هیچگاه از مردم پنهان نداشته و طبیعت خود را هم در فراز و هم در نشیب آن بعالمیان عرضه داشته و از فاش کردن بی اعتدالی‌های زندگانی خود هرگز ترسیده است. ازین حیث باید گفت این شخص عجیب اگر از بابت پرده دری حدود معمول اخلاقی را تجاوز نموده، از انسوی بمناسبت صمیمیت و یگروئی دارای مقام مخدوصی بوده. در این مورد نیز روسوی زبون و موهون ردیف روسوی فاشگوی صاف درون در برابر چشم آدمی می‌ایستد، پیداست که پهلووان دومیدان و گوی دوچوگان بودن کار آسانی نیست و شخص را خسته و فرسوده می‌کند و هر مزاج توانای نستوه را بستوه می‌آورد چنانکه روسو نیز که مزاجش گاهی کند و گاهی تیز و کارش گاهی کجدار و گاهی مرین بود سرانجام

از تاب افتاد و حالش در فرط تأثر و حساسی بجائی کشید که پریشة یاسر موئی می توانست بایک تماس آهسته تمام منظومه اعصاب او را بهم زند و آتشی در خرمن هستی وی افروزد. اینست که (هیوم) یکی از حکمای نامدار انگلیسی که معاصر روسو بود در باره او گفت گوئی پوست از تنش کنده و اعصاب او را راست در معرض ستمهای روزگار گذاشته اند!

تصانیف روسو همین دو قطب مثبت و منفی روح این نویسنده نامی را نشان میدهد. و کتاب اعترافات که نماینده فرازها و نشیبهای زندگانی اوست شاهد صادق این دعوی می تواند باشد، حتی در تألیفاتی که وی در ترتیب معانی آن قصد تعلیم یا تربیت داشته و عالم را چنانکه باید نشان داده نه چنانکه بود. باز دیده عیار از لغزشهای اخلاقی مؤلف آثاری خواهد دید و از ورای آن پندهای آسمانی گاهی صدای شیطانی خواهد شنید. این معنی مسلم است که زبان و قلم هر چه هم بکوشند مضمرات درون اشخاص را با عبارات متین و سخنان شیرین بیارند باز پرده بر روی حقیقت نتوانند کشید و قدما نیک گفته اند که فصیح ترین زبانها زبان دل است. و اتفاقاً بطوریکه گفته شد خود روسو هم در اغلب احوال از دل سخن میگوید و حساسش آشکار است و دفتر اعمالش بر سر بازار و بی شبهه آن تأثیرات بی اندازه که آثار وی در قلوب داشته قسماً نتیجه همین صمیمیت بوده است. و بسا آنکه این یکدلی تهوری نامعمول بر او رو میدهد و نکفتنی هائی را میگوید که گاهی در قرائت آنها موی بر تن آدمی راست میگردد و با ستناد همین تهور است که در آغاز کتاب اعترافات چنین گوید: «اگر صور قیامت بزنگونزن، من این کتاب در دست بحضور احکم الحاکمین خواهم ایستاد و بصدای بلند خواهم گفت: اینک کردار و پندار و رفتار من نه کار بدی را مسکوت گذاشتم و نه کار خوبی را بر آن افزودم! . . .»

فاشگوئی نفوذ و تأثیری دارد و دایها را آتش میزند گویانکه گاهی خود فاشگورا هم می‌سوزاند. و عسده فسون تحریرات روسو ازین حیث است. و در سالهای میان هزار و هفتصد و شصت تا شروع انقلاب کبیر کتابفروشیهای پاریس در حاضر نبودن تألیفات روسو و جواب دادن بمشتری مجال نداشتند و گرفتار فروش شیرینی و جوش مشتری شده بودند. اگر بلاغت زبان و حسن بیان و مساعد بودن احوال دوران و انتظارات درونی مردم آن زمان را هم در نظر بگیریم نفوذ و اهمیت و سر شهرت روسورا خواهیم دریافت و آنگاه اگر شنیدیم بسامی شد خانمهای متفنن اشرافی پاریس بهوای رفتن به مجالس شبانه زینتهای خود را کرده و رنگ و روغن‌ها را زده رختهای مکلف و پر بها را بر تن کرده و فرمان بستن اسب را بکالسکه میدادند و در انتظار حوال سر ساعت رمان (ژولی) روسو را باز میکردند و آن چنان مستغرق مطالعه این کتاب فسونکار می‌شدند که مهمانی شب را فراموش میکردند. وقت سپری می‌شد و موقع میگذشت و شب پایان می‌آمد و سرانجام سری بلند کرده به تعجب می‌گفتند: امشب مگر بوقت نمیخواند این خروس! و بعد از آنکه افق روشن می‌گشت و طبیعت بیدار می‌شد و پرندگان خوش الحان بر شاخهای باغ قصر به ترنم می‌آمدند آنها تازه از یاد روسو فارغ شده و سر ببالین خواب می‌نهادند. نباید استغراب نمائیم. همین رمان (ژولی) یا الوبز تازه (۱) است که در این اواخر در صفحات ارمغان ترجمه فارسی شیرین آن انتشار می‌یابد و جای آنست ملاحظاتی در باب این رمان اظهار گردد و اگر بخت یاری کرد به ادای این وظیفه قیام ورزد.

(1) Julie au la Nouvelle Héloïse .